

چو هر جا هست حسن انشالله ضاقت
 برون و خير از اقليم تقدس
 ز ذرات جهان آينه ماساخت
 ز هر آينه او نمود دروسه
 از ان لمعه فروغی بر گل افش
 رخ خود شمع زان آتش بفرخت
 ز نورش یافت بر خورشید يكتاب
 ز روشش روی خمی و آراست لیلی
 لب شیرین ز شکر ریز نكشاد
 سر از جیب بر كفن ان بر آورد
 جمال اوست هر جا جلوه کرده
 بھر پرده كه بینے پر و گی اوست
 ولی كو عاشق خوبان دلجو است
 توی آينه و آئینه آره

سخت این جنبش از حسن ازل خاست
 تجلی کرد بر آفاق و انفس
 ز روی خود هر يك عكس انداخت
 بر جا خاست از روی گفتگوئے
 ز گل شوری بجان بلبس افراد
 بر کاشانه صدر پروانه را سوخت
 برون آورد و نیلو فر سر از آب
 هر موشی ز مجنون خاست میلی
 دل از پر و نیز برد و جان فرماد
 ز اینچار او مار از جان بر آورد
 ز معشوقان عالم بسته پرده
 قضا چنان هر دل بر و گی اوست
 اگر داند و گرنه عاشق اوست
 توی پوشیده و هم آشکارا

پس از اینجا متحقق شد که نمود همان وجود واحد است که هم بر تبه عجب

هو الباطن است و هم بر تبه شهادت هو الظاهر نه آثار باطن از کالات
 و بی چونی و سبب بران مترتب میگردد و نه اطوار ظاهر از حدوث و فنا و
 تغیر و تبدیل بران وارد میگردد و چون صورت سلسله و حده الوجود
 معلوم شد که خود همان وجود واحد است که بصورت من و تو ظاهر شده
 کثرت نما گردید است چنانچه مولوی عبدالغفور رحمه الله علیه میفرمود
 که اختلاف است حکما و صوفیه را که آن وجودی که مبداء آثار موجودات
 شده چه وجود است شیخ رکن الدین علاء الدوله و قلیله از صوفیه
 و اکثر حکما و متکلمین بر آنند که آن صفتی است از صفات حق سبحانه که
 اضافه وجود کرده است بر موجودات و مسمی است بفيض وجودی و در
 عام بنفس الرحمن و غیر آن حضرت شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن العربی
 و اتباع ایشان قدس الله اسرارهم و اکثر صوفیه و محققین از متقدمین
 و متاخرین بر آنند که آن وجودی که مبداء آثار شده هم وجود حق است
 سبحانه که عین حقیقت خود است لا غیر پس همه ممکنات موجود و موجودات
 اند یعنی ذات او تعالی اباشیا علاقه و معینی و رقع است که
 آن معنی مجهول الکفایت است و هیچ ار باب تحقیق از اولیا و حکمای

بسران معیت سیران حقیقت می در ذوات ممکنات نبوده غایتش آنکه
 جمعی از افراد انسان بمرعیت بقدر استعداد و قابلیت خود مطلع شده
 اند فقیری بعد از وفات خدمت مولانا عبد القفور شب بخواب دید
 پرسید که محمد و ما چون به ار آخرت نقل گردید از سر توحید وجود و نسبت
 معیت وی باشیا که حضرت شیخ محی الدین در آن سخن گفته اند شمار
 چه معلوم شد فرمودند که چون باین عالم آدم و مرا بحضرت شیخ ملاقا
 شد و از ایشان سر این مسئله پرسیدم فرمودند سخن همانست که نوشته
 ام پس استم که همان یک وجود واجب است که بهیئت ممکنات
 تعیین گرفته علی هو علیه کان ممکن ناگشته مصرع هست یکی واجب
 ممکن نیاید پس در نصوص نسبت وجود ممکنات مجازی باشد چه چیزی را
 که ممکنات او وجود ذات نیست بلکه عارضه است -

بیت

چیزی که وجود او از خود نیست هستیش نام نهادن از خرد نیست

و سلم وحدت الوجود که میگویند بمنیت عینیت حقیقی و غیرت مجازی
 و اعتباری که از اهل حقایق میشوند در کتب ایشان نوشته می بینند

از اینجاست اما در ذات واجب ممکن غیریت حقیقتی است نه مجازی
 چنانچه سابق در محل فرقی یکدیگر استی اگر چه وجود نسبت می سبحانه عنین ذات
 است اما نسبت ممکن وجود غیر ذات اوست نیز معلوم کردی اما منکران
 وحدت الوجود نسبت بنسب فرقی ذات وجود مکرره وجود ذات تصور نمود
 دو وجود پیدا اند قباحت این اعتقاد سابق معلوم کردی دیگر آنکه نظر
 بحاکمیت و نقصانیت هر دو وجود نموده دو وجود حقیقتی میگویند که آن وجود
 مطلق است و این وجود مقید و آن وجود غیر محسوس است و این وجود محسوس
 و آن وجود غیر مدرک است و این وجود مدرک و آن وجود مدیم است و
 این وجود حادث و آن وجود باقیست و این وجود قافی آن وجود عین ذات
 است و این وجود غیر ذات زاید بر ذات پس دو وجودی است حقیقت
 دانند نه یکت وجود و قایلان وحدت الوجود را که یکت وجود حقیقتی میگویند
 بکفر نسبت میدهند و میگویند که وجود ممکنات سوا وجود حق است که حقیقتی
 بایشان عطا فرموده نه همان وجود حق بصورت ایشان ظاهر شده معارف
 اند و اینچنان نظر تقیثی نایل باید نمود که در گفتن آن قول که وجود ممکنات سوا وجود
 حق است چه اسرار رومی نماید و در گفتن این قول که همان وجود حق بصورت

ایشان ظاهر شده چه قباحت لازم سے آید بلکہ امر بعکس است یعنی در
قول اولیٰ باین قباحت واقع است در قول دومی بسا اسرار چہ کثا وہ
زیرا کہ در قول اول اگر وجود ممکنات سوا وجود حق باشد پس ہر آئینہ این وجود
در ازل با وجود حق قرین خواهد بود در صورت وحدہ لاشریک لہ درست نبود
بلکہ شرکی واقع بود و نیز خلاف آید کہ یہ قیل ہوا تعدا حد کہ دلیل قطعی وحدت
اولیٰ تعالیٰ است نیز خلاف حدیث - کان اللہ ولم یکن معہ شیئ
میگرد و اگر گوی این وجود در ازل موجود نبود کہ تا مفارقت با وجود حق لازم
آید بلکہ معدوم بود حق تعالیٰ بمحض قدرت خود از عدم بوجود آورد
سبحان عطا فرمود بدانکہ در صورت قلب حقیقت میشود زیرا کہ آنچه معدوم
است ہمیشہ معدوم است موجود ہمیشہ موجود نہ گاہی ہے موجود و معدوم
گرد و نہ ہرگز معدوم موجود پس شے معدوم ازلی را بوجود آوردن
امکان ندارد کہ قلب حقیقت میشود و آن مجال باطل است و نیز درین
قول بیح سری از اسرار آشکارا نہیں گورد و در قول دوم متروعدہ
لاشریک لہ متحقق است - و ہوا الظاہر و غیرہ آیات بران لالت تمام
دار و چنانچہ دستوری حدہ لاشریک لہ امر شریعت و از جملہ اصطلاحات

و مول نیست و مستی آن با حال کسی تامل نکرده نخواهد کرد چون از روی
 امر شرعی بکلیت وجودی تحقیق پستی تاویل بی اصطلاح و غیره ذلک شرعاً
 مستحق است پس این وحدت الوجود حقیقی را در وجود حقیقی تصور کردن
 و باثبات بودن من حیث الحقیقه مباحثه نماید این وحدت الوجود نمودن
 مثل مباحثه آن با خواجه وین است که پانک بین سس نمود آن چنان بود که روز
 شخصی در آشنای ه میگذاشت و از آن طرف شخصی دیگر می آمد و آن چو
 بود با این شخص سلام کرد و پرسید شما هر دو از کجا سس آید و بکجا می روید
 این کس تعجب شد و گفت که من خود یک کسم و دو کس که تو میگوی از کجا
 گفت شما دو کس پیش من صریح آشناده اید و تو خود میگوئی که من خود یک
 کسم آنچه معنی است آنکس گفت که من خود تنها میگویم که یک کسم
 بگایتا سس خواص عوام بودت من قابل اند گفت گفتن عوام را چه اعتبار
 است که ایشان از کار من میکنند و دو کس یک کس غلط محض میگویند
 و آنکه خواص اند گفتن ایشان از روی اصطلاح بوده باشد که بجای
 خود دو کس ایک کس مقرر نموده اند ندنی الواقع که دو کس را ایک کس
 گفتن صریح خطاست باز آنکس گفت که قطع نظر از گفتن عوام و خواص

من خود نظر خود مشاہد میسکنم و صریح خود را یک کس می بینم و دو کس که تو
 بیگویی با چوچه در کس من نمی شود و گفت به بصارت تو تصویری واقع شده است
 بنا بر آن دو کس تو یک کس می ناپی و اگر بحال بصارت من برسی یقین
 معلوم کنی و صریح بی بینی که دو کس است چنانچه من می بینم پس آن کس
 معلوم نمود که آنیکس احوال است با خود گفت که هر چند پیش او با ثبات
 وحدت ادوی شهادت نمایم و جهت های قاطع بیارم هرگز از دو بینی خود
 تجاوز نخواهد نمود و بیک بینی نخواهد گردید مگر صریح راست گفته یک دو
 بیند لوح پس حواله بر ادوی مطلق نموده و برگشت بد آنکه آیاتیکه بنفس صیغه
 یعنی الغد ام وجود غیر است چند می است - مثل قل هو الله احد و کل
 شیء ما لک الا وجه و کل من علیها فان و سیبته وجه ربک فوالبحر ان و الاکام
 و اینها تو لوفشتم وجه الله و عبد الله و لا تشکروا بشیئا - و مثل ذلک
 که شرح آن در لطیف حضرت سید مخدوم اشرف جلالیه قدس سره العزیز
 بتفصیل مذکور است پس این آیات محکم اند در افاد الغد ام وجود غیر
 و آیه لا اله الا هو و انما الحكم الا واحد - و مثل ذلک نیز محکم است بر
 وحدت اولیای الهی اما دلالت میکند در افاد الغد ام وجود - المثل

فلا يلزم منه العدم وجود الغبير - چنانچه اینهمه معانی بر کسی که از علم اصول
 و علم نحو و غیره علوم آشناست نیکو ظاهر است و کذا لک احادیث نیز
 باثبات العدم وجود الغیر واقع است - مثل انما عرب بلعین و انما احمد بل
 میم و لاسی غیر آنند و من انی فقد راز الحق لا تسب الذمیر فالذمیر هو الله
 و مثل ذلک پس این آیات و احادیث از ظاهر کتاب و سنت است و اما
 ظاهر فمناظر المراد بنفس الصیغه - یعنی ظاهر انرا گویند که ظاهر شود مراد
 از ان بنفس صیغه و شک نیست که وحدت از آیات و احادیث
 مفهوم میشود و بنفس صیغه و حدیث که موجب العدم وجود غیر است
 پس عبارت وحدت الوجود را اصطلاح دانستن و معنی آن تاویل نمودن
 آیه قل هو الله احد و دیگر آیات را که از محکّمات است کما صرح به ائمه
 و علماء الوصول اصطلاح گفتن و تاویل نمودن باشد و تاویل محکم از روای
 امر شرعیست گناه کبیره است و اعتقاد آن کفر چنانچه صریح است
 بکتاب عقاید اهل سنت و جماعت مذکور است - که النصوص تحمل علی
 طواهر العین من امور اصول بن محمد لیت صلی الله علیه و آله وسلم
 که نصوص قرآنی را حمل بر ظاهر آن باید کرد - و العدول عنها الی معان

بدعی اهل الباطن اسجاد - و برشتن از معانی ظاهر بطرف معانی که دعوی
 آن اهل باطن میکنند اسجاد است پس نصوص متحمل تخصیص تا وین نباشد
 و متحمل تبذیر و نسخ نبود چون آیات مذکوره که نفس مطلق اند حمل کرده
 می شود بر دیگر آیات که نفس مقید اند لامحال که نفس مطلق مقید گردد
 و تقید مطلق نسخ است و تبدیل مذہب حق نیست که - المطلق بحر می
 حلی الطلاق و المقید بحر می - علی تقیده و بہذا نظر ان قل ہو اندا
 محکم فی افادۃ العدم وجود الغیر و لا ال الا ہو و اما الحكم واحد و سایر
 الآیات الدلالتی علی وحدۃ الباری محکم فی افادات العدم وجود
 المتشکل فلا یلزم منه العدم وجود الغیر - بدانکہ مقدمہ وحدت الوجود مبنی
 کشتی است ہر کس کہ باین کشتی نشست از آفت غرق و ہلاک شدن
 دریای کفر امن گشت و سلامت ماند اما ہر کس طاق نشست باین کشتی
 ندارد و چنانچہ در کشتی مجازی ہر کس نشست نتواند کہ بجز نشستن
 بلکہ بعضی از شنیدن احوال کشتی چرخ کردن و گردیدن سر و غیر
 تکلیفات پیدا می شود چنان باین کشتی ہم نشستن کار ہر کسی نیست
 زیرا کہ بجز شنیدن حقیقت آن نفرت تا و شبہتہا در خاطر پیدا نشود

و حضرت شیخ سعدی رحمه الله علیه حکایتی در گلستان آورده اند اگر چه
 بحسب ظاهر حکایتی است آمانی الحقیقه اشارت است بمقدمه وحدت الوجود
 آن حکایت اینست که باوشاهی با غلام عجمی کشتی نشسته بود و غلام
 هرگز دریا ندیده و محنت کشتی نیاز نموده گریه و زاری در نهاد و لرزه
 بر اندامش افتاد و چند آنکه ملاحظت کردند آرام نگرفت ملک اعیش
 از و منعش شد چاره ندانستند حکیمی در آن کشتی نشسته بود ملک گفت
 اگر فرمائی من اورا بطریق خاموشی گردانم ملک گفت غایت لطف و
 کرم باشد بفرمود تا غلام را بدریا انداختند باری چند غوطه بخورد
 پس موشش گرفته در کشتی نهادند و بهر دو دست در میان کشتی و
 و بگوشه نشست و قرار گرفت ملک را تعجب آمد حکیم پرسید درین چه
 حکمت بود گفت او اول محنت عرق شدن دریا خشمیده بود و لاجرم
 قدر سلامتی کشتی نمیدانست بچنان قدر عافیت کسی دانند که ^{منصب}
 گرفتار آید به آن کشتی اعتقاد و وحدت الوجود و گفتن بهر دست است
 من حیث اللفظ لامن حیث الاصطلاح و غلام همه عملی اشاره کسی است
 که باین مسئله نادان است که عجمی نادان را میگویند و محنت این

کشتی آنچه خطرات و شبهات از گفتن وحدت الوجود واقع میشود که از آن خطرات
 مضطرب و پرانگنده خاطر میگردد و هر چه که اورا بفهمانند که تمامی بزرگان و اولیا و
 مجتهدین بدان متحقق اند و این منسب به دلایل کتاب و سنت و امور شریعیست
 صیغه و من حیث اللغه متحقق است چنانچه بالا ذکر رفت هرگز قرار و آرام
 نیگیرد و حکیم مرشد کامل است که بکفایت بالغه خود اورا در وریا می اندازد
 و آن وریا سلف کفر است یعنی مرشد کامل از نه قبول کردن سلف
 وحدت الوجود و اعتقادند اشتن بد انصورت کفر و شرک بوی سلف
 نماید از روی دلایل قرآنی و حدیث نبوی چنانچه بالا مذکور شد تا آنکه
 از مصیبت و هلاکی وریا سلف کفر آگاه شده بر غبت تمام گفتن همه است
 قبول میکنند و بوحده الوجود اعتقاد می بصددق می آرد و یقین تمام
 میداند که درین موجب امن و سلامتی ایمانست و بیرون ازین در طره
 کفر و خذلان پس در آن جمعیت قرار میگیرد و حضرت شیخ زاهدین بیت

بیت

که فرموده اند -

ای سیرتزمان عین خوش نش نماید
 معشوق مست آنکه بنزدیک تو نرسد است

خطاب به اهل ظواهر است که سلف و وحدت الوجود و خوش نمیدارند و

قبول نیکند و زشت می انگارند و سیر از برای آن فرموده که اثبات وحدت
 حق سبحانه را تا بدرجه وحدت مقیده که عبارت از انعدام وجود مثل است
 کما مر ذکرها منحصراً گذشته و بالاتر از آنکه موجب انعدام وجود غیر است
 پی نبرد بهمان درجه اول بسته نموده سیری بوحده اولی گذشته است
 و طالبان حق هر چند که طریق معرفت پیمایند سیری شوند و بس نیکند
 بلکه همیشه گرسنه تر و پر اشتها تر می باشند چنانچه فرموده اند -

منوعه

ولارام در پرولارام جوے لب از شنکی خشک بر طرف جوے

نگویم که بر آب قاور نیسند که بر شاطلی نمل مستقی اند

و هر قدر معرفت که حاصل شان میگردد از اغزیز و دوست میداد

وقا عده ایست که نزد گرسنه نان جوین عزیز و گوارا می باشد و نزد

سیر زشت و مقدمه وحدت الوجود انان جوین نابیران فرموده که

مرغوب طبایع سایر الناس نیست اگر گوی که این حکایت را بمقدم

وحدت الوجود آوردن و بدان بطور ادون بجه دلیل و طبیعتی آن

بکدام قرینه شاید که مدعای شیخ قدس سره و مطلب آنحضرت

ازین حکایت چندی دیگر بوده باشد و تو از محض بقوت تقریر و قوت فصاحت خود بدان ربط میدی که گوئیم که تطبیق این معنی بقبریه این بیت است که در آخر حکایت واقع است و مدعای شیخ در آن نیکو درویش

بیت

میشود -

فرق است میان آنکه یارش بر | با آنکه در چشم انتظارش در

بد آنکه درین بیت دو کس ایاد فرموده است یکی آنکه یارش در بر است و آن موحّد است و قابل وحدت الوجود است و چشم علم الیقین یار را در بر می بیند و دیگر در چشم انتظارش بر در گفته و آن اهل ظلم است که دیده انتظار بر در وارد یعنی نظر است که فردا به بهشت خواهیم دید چون این بیت متضمن این معنی است پس تطبیق حکایت بمقدمه وحدت الوجود بهتر است که مذکور شد بقبریه این بیت که بحسب مدعای شیخ است انطباق تمام دارد و ربط آن نیز معنی سابق خلاف اراده شیخ باشد - و اندک علم بالصواب چون صورت مستند وحدت الوجود معلوم شد که خود همان وجود واحد است که بصورت من و تو ظاهر شده کثرت ناگر دیده است و فایده آن از انا سخن گفتن

و ليس فی حیثی سوائه و ایضا تلو و غیره که در صورت ظهور وحدت الوجود
 متحقق است دانستی پس کلمه لا اله الا الله که متضمن نفی وجود غیر
 است معلوم نوشته باشد در صورت بعینه در نفی وجود غیر تراشیم
 آن نشود که عبد و غیره که عبارت از محمد رسول الله است بالکل منتفی باشد
 چنانچه فرقی بجز استماع این معنی بنابر آنکه فرق ذات و وجود نسبت بنده
 معلوم نکرده ذات و وجود را یک چیز دانسته اند بنابر آن و ذات را
 دو وجود تصور نموده از قول وحدت الوجود ابا نمودند و لو قسم کردند
 که چون یک وجود در واقع باشد و وجود دیگر متعین پس هم حق است
 بنده که مانند شش و سعید و مدبر و مقبل کافر و مسلم و مستحق رحمت
 و لعنت که ام بود ثواب بهشت عذاب و فرج و وعده و وعید که بود و
 آیات غیرت است که در قرآن واقع است - مثل افعیر الله تقون -
 و من الناس من یخذ من دون الله انداداً و مثل اولئك که تفصیل این
 آیات غیرت سابق نظر آمده همه در شان که اسمی واقع باشد بنابر
 این توهم از قبول وحدت الوجود و هر آید است انکار نموده بدو وجود حقیقی
 قایل شدند و جود حق و وجود خلق و غیرت حقیقی که من حیث الوجود

است من حیث الوجودین المستندة از عنایت حتمی که من حیث الظهور و وحدت
 الوجود است منکر گشته یا از جهات اصطلاحات و یا در حالت سکر و مستغراق
 تصور نمودند و وقوع این آیات غیرتبت بر وجود دیگر دانستند و اطلاق
 سعادت و شقاوت را بار و اقبال کفر و اسلام و ثواب و عتاب و عذاب
 و نزع و وعده و وعید همه بر وجود ممکنات نمودند و مستحق ثواب و عقاب
 و رحمت و لعنت وجود ممکن دانستند و ندانند که خود وجود را مستحق و معید
 و مدبر و مقبل و مستحق ثواب و عقاب و مورد رحمت و لعنت چون توان
 گفت بلکه اینهمه بر ذوات ممکنات باشد نه بر وجود ممکنات که آن پر تومی است
 از آفتاب وحدت الوجود حقیقی حق که بذوات ممکنات ناقصه از عدم وجود
 آورد و باز وقتی خواهد بود که ذوات باشند و وجود مستعار بایشان نباشد
 و کسی که ثواب فلکی ابرقازورات و مطیبات ارضی سستی تا بدو خواهد یافت
 پاک و پلید و مستحق خوشبختی بدبختی و مستوجب آفرین و نفرین و غیر ذلک
 نکتة و نخواهد گفت بلکه اطلاق اینهمه بر ذوات قافورات و مطیبات باشد
 پس ای برکننده این فریق که در اول او غلط کرده ذوات موجود را
 بچیز تصور نمودند و ندانستند که وجود و ذوات اگر چه نسبت حق سبحانه

یکی است اما نسبت خلق ذرات ایشان سوای وجود ایشانست و وجود ایشان
 زاید بر ذرات ایشان اطلاق سعادت و شقاوت و مستحق رحمت و لعنت
 و مورد ثواب و عقاب و وقوع آیات غیرت همه بر ذرات ایشان بود پس
 فرق در میان ذرات وجود مکرده خسلق از خلق من حیث الذات متما
 نکر دهند و بر عم خود من حیث الوجود خسلق انبیر و ممتاز از حق و نسبت محسوس
 المعرفة مانند و از کشف ستره و الله معکم فانینما تولوا فمشم وجه الله
 و هو الظاهر و هو السمع البصیر فی جنتی سوا الله - و غیر ذلک محروم
 مانند و این فریق علما ظاهر اند که ذرات و وجود را یک چیز دانند و چون
 در صورت وحدت الوجود ثبوت ذرات ممکنات که در ضمن آن واقع است
 بنظر تحقیق ندیدند لاجرم بدو وجود قائل شدند و این خلاف واقع
 است مطابق واقع آنست که دو ذات اند ذات واجب و ذات ممکن
 و یک وجود که آن موجود حق است و پس غیر لغوی دیگر مجرب استماع مقدم ظهور
 حق بصورت ممکنات توهمیسم کردند که چون این عالم خود ظهور حق است
 یعنی خود اوست سبحانه و توانایی که از وحدت بکثرت آمد و از غیب به
 شهادت جلوه کرد و عالم که بسگویند خود کجا است یعنی غیر خود نیست همه حق است

بیت

سوسے اللہ و اللہ مافی الوجود	یہ غیر و کجا غیر کو نقشش غیر
------------------------------	------------------------------

باید دانست کہ گویندہ این بیت نظر بامافی الوجود نموده چه غیر و کجا غیر درست
 فرموده نه نظر بامافی الذات بلکه نظر بامافی الذات غیر حقیقتی ثابت
 و متحقق است حقیقتی که هرگز خلق عین حق نتواند شد اما این فریق که ذات
 و وجود را یک چیز دانسته اند مافی الوجود را مافی الذات غلط فهمیده غیر اباکل
 یعنی بالذات متقی ساخته عینیت حقیقتی من حیث الوجود تصور نمودند
 و از غیرت حقیقی تنگ شده از عبودیت و لوازم آن از نماز و زوره و غیر
 اعراض نمودند پس این فریق بلحاظشند و درین لحاظ ان بعضی اند که
 اعراض از عبودیت و لوازم آن نموده عداوت آن اینک اگر کسی گوید که -

بیت

ازین عالم برون ما را خداست	که ره گم کرد و گمان آره ناست
----------------------------	------------------------------

از کار می و در زند و سوسے گویند که چون خود این عالم ظهور حق است
 و خود حق از قوه نفس آمد و از باطن ظاهر گردیده باز مصرع ازین
 عالم برون ما را خداست باید چگونه تواند بود زیرا که تخم چون درخت شد

یا از تخم نماند بجز خود آن تخم سر با درخت شده از مرتبه تخمیت بد آمد بدانکه این
 احتمال خلاف واقع است و مثالش غیر موقع زیرا که حق تعالی با وجود ظهور
 همچنان برصراحت اول است نه آنکه از مرتبه اول که بطون است بد آمده چنانکه
 شخصی در آیه ظهور نموده با وجود آن ظهور همچنان بر شخصیت اول است پس
 احتمال مذکور خلاف واقع بود و آن موجب الحاد است اما فرود سوم بجز
 شهود صورت مستند مذکور نظر تحقیق ذات و وجود نموده نسبت حق تعالی
 ذات و وجود کی دانستند و نسبت خلق ذات را علیحده از وجود تحقیق
 نموده غیرت تحقیق بین الحق و العبد من حیث الذوات ثابت دانسته
 راه بکار لا اله الا الله و حسده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله
 بروند و به تحقیق ظهور وجود در ذوات ممکنات از اسرار موسک
 و هو الظاهر و لیس فی دلی سواه و انحق محسوس و انخلق معقول و مثل
 ذلک که علماء از کلمات آن محرم و محبوبانند بهره مند گشته
 پس گویند همچنان غیرت تحقیق من حیث الذوات ثابت و ارضیت
 من حیث الظهور حق بصورت ممکنات تحقیق بدان تا از دولت کلام لا اله
 الا الله محمد رسول الله و موسک و غیره اسرار بهره مند گردی و چون

فرقه اول و دوم بحجاب اسما و نسبتی زیرا که فریق اول که علمای نظامی باشند
 اگر چه اهل ایمانند اما از جمله مجبور باشند نه از جمله ملحدان زیرا که ایمان بر
 رکن است تصدیق الهیت و تصدیق عبدیت و اسما و تصدیق
 یکی و انکار دیگر ازین دو رکن باشد پس ایشان تصدیق
 هر دو رکن دارند مومن اند اما خطای ایشان آنست که ذات ممکنات را
 عین وجود تصور نموده وجود خالق و وجود مخلوق را که فی الحقیقت یک وجود
 است دو وجود حسی می نمایند و غیرت فیما بین که من حیث الوجود
 مجازی و اعتباری است حسی می فهمند قباحت این معنی بالاندر
 شد و مستحق رحمت و لعنت و مستوجب ثواب و عقاب خود وجود خواهد
 بود و اطلاق سعادت و شقاوت و غیر ذلک همه بر وجود که آن
 فی الحقیقت ذات حق است واقع باشد این سخن خبر جاهلان و کورانچه نوان
 بود زیرا که اگر چه اعتراف و اعتقاد اطلاق شقاوت و غیره بذات حق
 ندارند اما از آنجا که ذات و وجود را یک چیز تصور نموده اند ناچار این قباحت
 واقع میشود چون ازین قباحت عالمی ندارند جاہل اند و چون نظر
 برین قباحت ندارند کورانند و فریق دوم که ملحدانند اسما و ایمان

آنست که تصدیق الهیت دارند و انکار عبودیت نزد ایشان عبودیت
 حقیقی است نه غیرت حقیقیه و درین صورت شکی و سبید بر مقل
 کافر و مسلم و مستحق رحمت و لعنت و مورد ثواب بهشت و عذاب
 رنج و غیره همه حق بود علی التحقیق اعادنا الله عن الک الکاحاد -
 فرقه سوم بر صراط مستقیم اند که تصدیق الهیت میدارند با تصدیق عبودیت
 و عینیت حقیقیه میدانند من همیشه ظهور الوجود یعنی همه وجودها
 است که بصورت من تو و ما سه ممکنات ظاهر شده و غیرت حقیقی
 می فهمند - من حیث الذوات یعنی ذات حق که وجود محض است
 با صفات خود علیحد است از ذوات ممکنات که عدم است و آن
 صور علییه حق است چنانچه بدفعات سابق ذکر رفت پس برین صورت
 اطلاق سعادت و شقاوت و مستحق رحمت و لعنت و غیره بر ذوات
 ممکنات واقع باشد علی التحقیق و ذات جهت سبحانه که وجود محض است از اطلاق
 این امور منزله باشد از لا و ابد و این صراط مستقیم است - ذلک
 فضل الله یوتیه من یشاء اللهم ثبت اقدامنا علی هذا صراط
 المستقیم بفضک اللهم - چون معلوم شد و تحقیق گشت که موجود شدن

عالم با وجود ثبوت عدیّت ایشان بجز آنکه خود حق سبحانه بصورت ایشان
ظاہر نشود هرگز صورت امکان ندارد چنانچه دستی پس باید بود لکن سابق

بیت

گفته ام

سخن اسرار است اینچو مندیها میاور سخن در میان سخن

بجز در استماع سخن تمام حرف تکفیر بر زبان میاور و بعد اتمام
سخن هر چه خواهی بگو و هر چه دانی بکن - چون سخن من تا اینجا تمام شد
احمال بر دل خود نظر کن و بین که گرویدن تو درین امر و تسبیح در
حق من از تسبیح تکفیر چه اقتضا نماید هر آینه امر بعکس خواهد بود
یعنی بجای تسبیح تسبیح خواهی کرد و بجای تکفیر توفیر خواهی نمود بلکه
در تکفیر من تکفیر خود خواهی انگاشت سبحان الله عجیب -

بیت

حالتی دارم که از تکفیر من کافرتان گرتراود از زبانم نفس و نفسی

و نیز یاد باد آنکه سابق اعراض نموده بودی که چون همه حق است -

بیت

پس این آسمان زمین چیستند بنی آدم و دام و دو کیستند

و نیز نماز و روزه و غیره از ارکان خمس بر کلام فرض باشد و تارک
 آن کلام است که حکم تکفیر و فسق بر وی آید و نیز مقربان کلام اند
 که قرب ایشان بحضرت اولیا تواند شد و در رفع این شبهات موعود
 شده بود که چون کیفیت موجود شدن عالم با وجود ثبوت عدمیت
 ایشان محقق شود هم این شبهات رفع خواهد شد بر دل خود نظر کنی که اینهمه
 رفع شده است یا نه اگر نه شده باشد باز از سر نو بغور رفع شبهات
 تا مل تمام ملاحظه فرمای تا معلوم شود که این عینیت من حیث الظهور
 است نه من حیث الذوات بلکه من حیث الذوات عالم عالم است
 و حق حق که هو عین الاشیاء فی الظهور لانه ذواتها بل هو هو
 و الاشیاء بسیار پس درین صورت مطیع و عاصی و تارک و کافر و فاسق
 و مقرب و غیره ذلک قسم خود عالم است نه خود حق معاذ الله پس
 درین صورت همه شبهاتی که در بر طرف میگرد و علم الیقین حاصل آید
 که انکس آیه و هو ایان و ان لا حول الا اتحاد و ان العبد عبد و ان
 رب و ان لا یصیر العبد ربا و الرب عبد او نیز یابد با و انکه سابق شرعی
 رفته بود که چون این سر بر تور روشن شود کسی مگو و جمال این عروس کجاست

بیت

خود جانشین بین شرح مکن پیش هر کس هیچ غناش

باید که بدان شرط عمل نماید و با هر کس خصوص بنا محرم هرگز نگوید
 که این سر نسبت او شتر است مگر آنکه قوت همانیدن او داشته باشد
 پس قوت همانیدن خود و قوت همانیدن دیگران هر دو انشاء الله تعالی
 بطالعه و تکرار این تقسیم بریر که مذکور شد خواهی یافت اگر گویی که
 در نی صورت ظهور حق مفهوم گردید نه ظهور ممکنات پس ظهور ممکنات
 با حکام و آثار خود که سخن در آن رفته بود چگونه است اگر چه ظهور ممکنات
 در ضمن ظهور حق معلوم می شود باز به تفصیل توضیح این معنی باین
 وجه تشبیه کرده می شود بدینکه این ظهور متضمن حکمت بالغه است
 حکمت اول آنکه خود حق سبحانه و تعالی بطور آنکه مرتبه غیب است
 هو الباطن عبارت از آنست بصورت ممکنات ظهور آمین هو الظاهر که در
 علی ما هو علی کان - که ضمیر هو در هو الباطن و هو الظاهر بسوی ذات
 حق است و آن هستی محض است و بس حکمت بالغه دیگر آنکه در
 ضمن این ظهور ظهور عالم ممکنات است که در علم حق بصورت علی و حق

ممکنات غیره موسوم و مخفی بودند با حکام و آثار و هیئت و اشکال
 خود ظاهر شدند و از علم یقین اند و هر یک مقتضای اتی خود بکار
 و عملی پرداخت چنانچه مطیع بطاعت پیوست و عاصی بعصیان
 میل نمود و کافر بکفر مشغول گشت و فاسق بفسق مایل گردید۔

بیت

هر یکے را بھر کاری ساختند | میل آنرا در دانش انداختند

پس این ظهور عالم بی طور حق بصورت ایشان امکان ندارد و ظهور حق بی
 صورت ایشان صورت بند و چنانچه ظهور موج و جناب که بذات آب مندرج
 و مخفی اند بی ظهور آب و ظهور آب بی صورت موج و جناب امکان ندارد و کذا
 ظهور حروف بی ظهور سیما ہی بصورت حروف و ظهور کوزه و سب و غیره
 ذلک بی ظهور گل بصورت کار و پیاله و ظهور جامه و دستار و ردا و
 از ار بی ظهور سبب بصورت ایشان صورت امکان ندارد و پس
 این هر دو آینه یکدیگر اند که در آئینه ظهور حق خلق ظاهر شد و در آئینه
 ظهور خلق حق ظاهر گردید و این آئینه را نه مانند آینه صوری قیاس
 باید کرد که من تو در آن صورت خود می بینیم که آن آئینه را ما هر دو

منفک از یکدیگریم و حسب ظاهر با هم هستیم بلکه این آیه ما را که لطیف اند
 و یا یکدیگر با وجود فرق با هم اند که عبارت از معیت یکدیگر باشد نه
 منفک از یکدیگر بیده تامل بنور عقل سلیم ملاحظه باید فرمود پس
 بر کسی که حق تعالی می خواهد که معیت خود با خلق با وجود فرق
 ملحوظ شود و دیده تاملش بنور عقل سلیم منور سازد و این ظهور
 متضمن دو حکمت بالغه را علی التسویه یعنی ظهور حق با خلق و ظهور
 خلق با حق می بینند و میگویند - که ما را ایت شیمان الا و ایت الله
 معه - و این معیت صرفاً است بنی حلول و اتحاد و چون این معیت
 صرف بر کسی که حق سبحانواست مکشوف گردد -
 مصرع او در من من در وفاده یا که مقول حضرت شیخ سعدی
 شیرازی است مقوله او گردد و در زبان فصیح این گفتن گیرد -

ابیات

دوست نزدیک تر از من این است	وین عجب ترک من از وی دورم
چکنم با که توان گفت که او	در کنار من و من مهجورم
وین دوری و مهجوری با وجود نزدیکی و همکناری اشارت بهم دو	

مرتبہ فرق و معیت است کہ فرق من حیث الذوات سیغنی ذات حق
 و ذوات خلق و معیت من حیث الظهور حق است بصورت ممکنات و بقدر تحقیقات
 شیخ محمد الدین عربی قدس سرہ بہین فرق و معیت صریح میفرماید بقول
 خود کہ - ہو عین الاشیاء فی الظهور لاسیغنی ذواتہا بل ہو ہو
 و الاشیاء اشیاء - و شیخ عبد الکریم مہنی صاحب انسان کامل سر
 قدس سرہ بہین عینیت من حیث الظهور و غیرت من حیث الذوات
 اشارہ میفرماید - کہ اعلم ان اوراکن الذوات ہوان تعلم بطریق الکشف
 اللہ انک یاہ و ہوا یا کن و ان لاجلہ لاشیاء و ان العبد عبد و الرب
 رب و ان لا یصیر العبد رباً و لا الرب عبداً - حاصل کلام آنکہ باوجود فرق
 ذوات کہ عبد عبد است و رب رب نہ عبد رب شود و نہ رب عبد گرد
 و صاحب گلشن از نیز بہین معنی میفرماید -

ایات

تا واجب شد نہ واجب او گشت
 یعنی کسیکہ در تحقیق این فرق
 نگویید کہین بود قلب حقایق

نہ ممکن کو ز حد خویش گذشت
 ہر آنکو در حقیقت گشت فائق
 و معیت از ہمہ فائق تر گشتہ باشد

من حیث الظهور کہ انک آباہ و ہوا یا ک میتوان گفت بنا بر ان حضرت
 شیخ میفرماید کہ این خود معنائی است کہ مسم عین است بی طول
 و اتحد و مسم غیر است بی تباین و انفکاک با کہ توان گفت یا از
 دوری و مجوری کنایہ بطرف صور علیہ خود است کہ در ذات حق مندرج
 است و از اندراج ذات بیرون نیامدہ و موجود نگشتہ و خود حق است
 کہ بصورت من تو ظهور نمودہ است پس نظر برین ظهور حق اندراج
 ذات خود نمودہ شیخ قدس سرہ تعجب میگویند کہ۔

بیت

دوست نزدیک تر از من است | وین عجب تہ کہ من از وی دورم

یعنی از روئے ظہور دوست از من با من نزدیکتر است یعنی
 عین من است و من از روئے اندراج از وی دورم این
 خود تعجب از نسبت کہ درین سرکہ را ہمز از خود ندیدہ میگویند۔

بیت

چکنم با کہ توان گفت کہ دوست | در کس از من و من ہمز دورم

و بر ہمین مقدمہ دلالت دارد و مقولہ حضرت شیخ سعدی قدس سرہ

مثنوی

زه عقل خمر پیش چو درج نیست
توان گفت این با خالق تاساں
که پس آسمان زمین چیستند
پسندیده پر سیدی ای هوشمند
که نامون دریا و کوه و فلک
همه هر چه هستند زان کمترند

بر عارفان خمر خدا پیش نیست
ولی خرد که سیزند اهل قیاس
بنی آدم و دام و دود چیستند
جوایت بگویم گر آید پسند
بنی آدم و دیو و جور و ملک
که با استیش نام هستی برند

پس درین بیت تامل باید فرمود که حضرت شیخ سعدی همه را تا بیت
داشتند که همه هر چه هستند فرمود اما ازان کمتر اند یعنی سزاواران
نیستند که با هستی حق خود را تیرا هستی دانند بلکه فی نفسه - ماضیت
الاعیان من ایحده الوجود اید او هر چه که در خارج موجود است همه
بصورت ایشان حق است و پس بر این منسی است قول حضرت نظامی

بیت

پناه بندی و پستی توئی
همه نیستند آنچه هستی توئی

که لکت دیگر اولیا نیز همین منسی فرموده اند چون صورت این هستند

که حق سبحانه در کنار هر کس است بچشمتی که خود بصورت آنکس جلوه
نموده است و در هر شیئی ممکن بذات هویت خود علی ما هو علیهم کان

بیت

سریان دارد و ظهور آما سرمانی برون زدانش ما

به تشریحی که ذکر کرده شد معلوم شود همه کلام اولیای بی تاویل و تفسیر
مطابق آیات بنیات مثل - اینما تو لوفششم وجه اند - و مثل ذلک
و موجب حدیث نبوی مثل - انا احمد بکسیم - و من انی نقدر انی
و غیر ذلک بنفس صیغه تبصیح تمام مفهوم میگردد و که عالمی بدین
آن حیران و سرگردانند هر چند حجت جومی نماید و در حل این مقدمه
می پردازند و بسبب وقت این نکته سپی بکنند آن نمی برند تا چار از
کشف آن محروم و محبوب مانند و چون از کسی این نکته می شنوند که
حق سبحانه بذات خود بصورت ممکنات ظهور نموده است بعضی تصور
می نمایند که خود حق است و بس آنکه میگویند که این خود عالم است محض
غلط است به آنکه این الحاد است زیرا که حق سبحانه بصورت ممکنات
ظهور نموده است پس صورت ممکنات چگونه و مقدار و اندازه

و عرض طول و آلات و زری ماده کی صفات طلقه و جوانی پیری
 و غیره ذلک متحقق است و حی سبباً نه اینهمه ندارد و ازین همه منزه
 و مطلق است اما بسبب ظهور در مظاہر این همه تعین و تقید و غیره گرفته
 است چنانچه ہدیرین معنی حضرت جامی قدس سترہ فرمودہ اند

ق

ای ذات نور ذوات اعیان سار	اوصاف و صفات شان متوار
وصف تو چو ذات مطلق است اما	در ضمن مظاہر تقید عاری

پس صورت ممکنات علیحدہ است کہ حی سبباً بدان صورت ظهور کردہ خود
 را ممکن نمانودہ است نہ خود ممکن گشتہ معاذ اللہ -

ت

نہ ممکن کہ ز حد خویش بگذشت	نہ او واجب شدونی ممکن اگشت
----------------------------	----------------------------

بعضی اند کہ نظر باین تعین و تقید نموده میگویند کہ چون حی سبباً بنفسہ
 بیچون است تعین و تقید ندارد و عالم بنفسہ نہیں است بلکہ چون بیچون
 تعین و تقید وار و پس این عالم کہ موجود است بنفسہ خود عالم است کہ
 از کم عدم بصحرا سے وجود آمدہ و بقدرت حی سبباً ظاہر شدہ نہ خود

حق سبحانه زیرا که چونی و چگونگی تعیین و تقید و غیره ذلک در صورت عالم مخلوق
 میگرد و این عالم خود حق سبحانه چگونگی خواهد بود و اطلاق این معنی که او خود
 حق سبحانه بصورت ممکنات ظاهرش چون توان نمود که او چون و چگونگی
 است و از مشابیهت من و تو و غیره ذلک مبراست چون او تعالی بصفه
 نزاهت متصف است بصفه مشابیهت چون توان اطلاق نمود که
 آن کفر است بدانکه اگرچه این معنی بظن ظاهرین احسن و مطابق واقع می نماید
 که حق سبحانه از صفت مشابیهت منزله است و عالم بنفسه بقدرت حق ظاهر
 گشته اما فی الحقیقه خلاف قاعده است و غیر واقع زیرا که عالم که صور علمیه است
 بنفسه از عدم بوجود آمدن بهیچ وجه بصورت امکان ندارد مگر به آثار و احکام
 خود و اینهم بخبر این معنی که ما خود حق سبحانه تعالی بصورت ایشان ظاهر
 نگردد و از کمن بطون بطور نیاید قطعاً و مطلقاً ظهور ممکنات با حکام و آثار
 خود ممکن نبود چنانچه این معنی بهمانه این مقدمه ظاهر در روشن است پس
 مطابق واقع آنست که ممکنات بالذات در علم حق سبحانه ثابت اند
 و بنفس خود باندراج ذات او تعالی متحقق نه بخارج بوجود آمدند
 و نه از ذات حق متفک گشتند - ما شمت الاعیان را یحیه الوجود

در حق ایشان واقع است پس آنچه که ظاهر است خود حق سبحا که بموجب
 احکام و آثار ممکنات ظاهر شده از کتب بطون سلسله مابوعلیه کان
 بطور آمده واجب ممکن نکشاید است پس در این صورت گفتن اینست
 که ممکنات بنفسه بقدرت حق ظاهر شده اند نه خود حق سبحا خلاف واقع
 و بی اصل باشد که هیچ اصل ندارد پس اولین الحمد است که صرف
 حق بسند بی خلق و ثانی محجوب که صرف خلق بسند بی حق و بعضی
 است که در هر شئی هم حق را بیند و هم ممکن را یعنی خلق از آنکه
 بر شئی که در خارج موجود است دو وجه دارد و بدو جهت متوجه است
 یکی وجه هستی که منزه از چونی و چگونگی است و آن در آن خواص میشود
 مگر خاصان که محققان کامل اند و دیگر وجه چونی و چگونگی که آن بظهور
 کس در سماء آید و مدرک من تو میشود پس در هر چیزی که وجه
 چونی و چگونگی است از جهت ممکن متوجه باید کرد و نسبت آن خلق
 باید نمود یعنی عالم و خلق قیاس باید کرد و آنچه که وجه هستی است
 از جهت حق متوجه باید نمود و نسبت آن حق باید کرد یعنی حق باید
 دانست در این صورت معنی هر جمع محقق میشود که در یکت خیر و وجه

یافت میشود و مرتبه جمع الجمع که شنیده همین است که برای العین معاینه
 میکرد و در آن معنی آید - و هر معنی اینها کند - هم و آن اندک سخن سخن
 اقرب و مثل لک - دلالت دارد و معنی این آیات خود بخود و مکشوف
 گردد و احتیاج تحقق معنی این آیات و آیات دیگر مثل - اینها تلو
 فثم وجه الله و فی الفکم افلا تبصرون نیز هم آیات تالی الافاق و فی
 انفسهم - حتی تبین لهم انما حق - و غیره دلالت که بر توحید معیت
 دلالت دارند بطریق اصول فقه و قانون کلام و اسلوب خیریت که
 اهل تحقیق بجهت تفهیم اهل ظاهر همه نمایند مانند زیرا که در صورت
 شهود مرتبه جمع الجمع معنی آیات مذکوره خود بخود مشهود میگردد چون
 شهود شود و احتیاج شنود نمایند - که العیان بدر البیان - واقع است
 اما ازین دو وجه مذکور وجه اول که چونی و چگونگی است در هر چیز اول
 بنظر می آید بنا بر آن هر کس که باین نظر متصف است از عوام و خواص
 که علمای نظام اند میگوید که خود این چیز ممکن است و حق را سوا می این
 بر آسمان یا بر عرشش تعقل نموده میگوید که - الحق محسوس و مخلوق
 معقول - و از وجه دوم که هستی است و آن چونی و آرد و چون

چگونگی و مداران چیز ممکن واقع و ظاهر است چنانچه شئی که خود بصورت آن
 چیز است و این شدت ظهور میگوید آنرا بس که لطیف و اللطیف است
 چشم کسی در نمی آید از نظر عوام بلکه از نظر خواص که علمای ظاهر
 اند و از نظر محقق ناقص هم پوشیده و مخفی است - که ان الله خفی
 شدت الظهور - از اینجا است و محقق ناقص آنکه در هر شئی دو جهت
 تحقیق نموده باشد جهت هستی جهت چگونگی - و اینقدر تحقیق را
 علم الیقین میگویند اما جهت چگونگی که وجه ممکن است بنظر شن بالفعل
 ملحوظ باشد جهت هستی که وجه حق است اینچنان ملحوظ نباشد و
 نظرش مخفی بود و اینقدر نقصان است پس این محقق اگر چه ناقص
 است اما محقق است که وجه ممکن و وجه هستی در هر شئی تحقیق نموده بعلم
 الیقین میداند که معیت حق سبحانه با هر شئی از اشیا را کاینات چنانچه
 است که وجود او تعالی بصورت آن شئی ظاهر و مجلی است و قطع
 نظر از معیت وی آن شئی نیست محض عدم صرف و درجه این
 محقق از درجه مقلد که هر شئی را ممکن و اندو حق تعالی را بر آسمان یا بر عرض
 تعقل نموده معیت وی بان شئی به تقلید فرموده حق که - وهو معکم

است میداند بالاتر است و کمال علم الیقین با اینجا است و پس بالای
 آن مرتبه عین الیقین است که طریق حصول آن بتفسیر و تلقین مرشد
 است بلکه بر اقبه نظری است بجز مراقبه نظری حصول آن درجه امکان ندارد
 چنانچه طریق آن عنقریب گفته میشود انشا الله تعالی پس آن محقق
 از روی علم الیقین اگر چه محقق است اما از روی عین الیقین که در نظرش
 وجوب هستی چون وجه ممکن بالفعل ملحوظ نیست ناقص است و گفتن او ان
 الله معنا بعلم الیقین باشد زبیر العین پس تا که این وجوب هستی از
 نظرش پوشیده ماند کفر بر او واقع باشد زیرا که کفر بعبثی پوشیدن
 است و از اینجا است که عین القضاة فرموده —

بیت

هر که نادیده نام او گوید مشرک است و مضمول نامموار

و نیز صاحب گلشن از فرموده — بیت

اگر مشرک زبت آگاه گشته کجا در دین خود کراه گشته

یعنی آن مشرک که عبادت بت میکند اگر از بت و حقیقت می آگاه گشته
 و بدست می که بت منظر حق است و حق بصورت او ظهور نموده است

و از جهت سجود و میباید و مشهوره الیه است کجا در بین ملت خود که دارد

گمراه گشته و باطل بود - بیت

ندید او از بت الا خلق ظاهراً | بدین علت شد اندر شرع کافر

یعنی مشرک از بت غیر از خلق ظاهراً که تعیین و تشخیص او مراد است ندید و

بدین علت و سبب که نظر او بر همین صورت ظاهر بت منحصر است در

شرع نبوی کافر است اگر نظر بت پرست بر آن حقیقت بودی که در مظهر

بت حق ظهور نموده است البته در شرع کافر نبودی -

بیت

تو هم گمراه زو نه بینی حق پنهان | بشرع اندر نخواهندت مسلمان

یعنی چون موجب کفر بت پرست در شرع رویت خلق ظاهر صورت

بت است تو که دعوی بینداری اسلام میکنی اگر هم مانند آن مشرک

همین صورت خلقی بت که می بینی و در پرده تعیین بت حق پنهان که

بصورت او ظهور و تجلی نموده است نمی بینی هر آینه که در شرع ترا نیز

مسلمان نخواهند و کافر باشی چه حق را که در صورت بت ظاهر گشته پوشانیده

ایات

انکے شناسد بقا از روسیہ یا

کافر شرع است دست از وی برد

مردمی بید کہ باشد شش شناس

تا بیسند شاہ را در ہر لباس

ہر کہ اندر حجاب جاوید است

مثل او ہر چو بوم و خورشید است

بیت

ہر کہ بیرون خود اندر طلبش سعی کند

از پی آب چو مایہی کہ ہمہ عمر طپید

بیت

خواب جہل از حرم قریب مرادورنگند

ورنہ نزدیکتر از دوست کسی ہر چو نیند

چون معلوم شد کہ ہر تنی از دو وجہ خالی نیست وجہ ہستی و وجہ چگونگی

پس وجہ ہستی کہ حق است دو وجہ چگونگی کہ بعد است وقتے کہ کسی را شہود

این ہر دو وجہ بطریق اعتدال بر اسے العین میسر آید و نظر شن بین ہر دو

وجہ معافند و نیز صورت شہادت ہر دو یعنی حق و بعد رونمایہ

سابق بتظنیہ نمعنی میدانست و ادای شہادتین سے نمود درین

حالت تحقیق ہستہ و برای العین در ہر شے وجہ ہستی و وجہ چگونگی

دیدہ میسگوید کہ - اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمد عبده و رسولہ -

بیت

سحر و شام که با هم توان صورت است
 برخ و زلف که کن چو بیان صورت
 سحر عبارت از وجه هستی است و زلف عبارت از وجه چگونگی که معانی
 هر شیئی جلوه گر است اهل ظاهر را در هر شیئی همان وجه چگونگی ملحوظ است
 و وجه هستی که اظهر تر است بحیثیتیکه قیام در نمود و وجه چگونگی از وی
 قیوم او از نظرش مخفی است اگر چه نظر هر کس اول بر هستی می افتد
 و هر شیئی اگر بیند اول هستی ملحوظ میگردد اما بسبب عدم توقف
 این معنی که حسبجا بصورت ممکنات ظاهر شده است از ادراک آن غافل
 است و میداند که حق از خود جداست چنانچه حق ابر آسمان بر عرشش تصور
 می نماید و در پس پرده سموات سے انگار و و نمیداند که آن پرده خود
 همین چگونگی آن شیئی است چنانچه چگونگی حروف از الف با و جیم
 و غیره پرده سیاهی است یعنی هر کس که نظر بر حروف اندازد میگوید
 که این الف با یا جیم با و آل است و نمیگوید که این خود سیاهی است با وجود
 که سیاهی بصورت حروف ظاهر تر از حروف است اما در صورت حروف
 مخفی است بحیثیتیکه هر کس حروف میگوید و سیاهی نمیگوید و همچنان
 چگونگی حروف از کوزه و پیاله و غیره پرده خاک است زیرا که کسی نظر بر

بر ظروف نموده سنبه گوید که این خاکست بلکه میگوید که این کوزه و سبزه
 و پیاله و غیره است چنانکه شکل و هیئات موج و جاب که نیز پرده آب است
 همه کس می بینند و می گویند که این چه موج است که از دریا بر آمده و این چه
 جاب است که بر روی دریا نمایان گشته است کی از آن میگوید که خود آب است
 که بصورت موج و جاب بر آمده پس چگونه میسر بر روی آب است
 حق پرده است در پس پرده خود او سجا پردگی است -

بیت

بهر پرده که نیست پردگی دست | قضا جنبان هر دل پردگی دست

و در پرده چگونگی چنان مخفی است و خلوت گرفته است که هر کس در آن خلوت

راه بردن نمی تواند -

بیت

مده احمد که رفتن بسوی خلوت یار | یکشب از بعد سیاه و فغان صورت

پس در تحمل چند فرقی شدند و با سحر موسوم گشتند اول کسی که نظرش

صرف بر چگونگی است که آن عالم خلق است و برستی که آن حق است

نیست از انجبت او را محبوب گویند که نظرش بر صورت خلوت که پرده

حق است ماند و اهل ظاهرش نیز می نامند که نمود چگونگی ظاهر است

که نظر اول می در آید دوستی از بسکه لطیف بلکه لطف است در نظر اول نمی آید

مگر محقق - بیت

محقق اگر وحدت در شهود است | نخستین نظر بر نور وجود است

پس آنکس نظر اول هر چه که می بیند چگونگی می بیند و نظر محقق نه در ولاجرم
از رویت حق محبوب مانند اگر همین حال بسزاید آباد از حق محبوب خواجه
ماند من کان سلفه اعمی فیهونی الاخرة اعمی - در حق او واقع باشد
و دیگر کسی است که بوجد آن ذوق هر دو مرتبه بر ابلی تیان و اتحاد ثاب
دارد یعنی حق از عالم نه جدا گانه و بیگانه داند و نه متحد و بیگانه
تا پندار وزیر اگر در خلق و مخلوق فرق ذاتی است ازین و حق از نه متحد
و بیگانه با عالم پندار دو با وجود این فرق حقیقی حق با شیا معینی
است که عین آن شئی است بی طول اتحاد ازین و حق از عالم
نه جدا گانه و بیگانه داند و آنکه شنیده که -

بیت

سردان خدا جدا نباشند | لیکن خدا جدا نباشند

از اینجا است چنانچه بر متان و محقق بنوعی ظاهر روشن است که بجز

تامل و تحقیق انہیہ سزا کہ تمیز کہ مجبوباتند بحال ناز بر ہر س جلوہ گزشتہ شوند

و روی خود نہ نمایند۔ بیت

دلبران روی خود از ناز کجا بنمایند | بسبی شد کہ مراد پدین ان ^{شیا} صوبت

و این مرتبہ بحال ایمان است زیرا کہ ثبوت ایمان بدور کن است یگانگی و
بیگانگی دید و امر عبد و حق جمع الامرین مگورین ایمان تام و کامل میخوانند
پس ہر شیخ جمع الامرین ہر شئی را کامل مطلق کہ میگویند برای همین
است۔ لان فیہ ثبوت الحق العبد بلا تباہین و اتحاد۔ ہر کہ این مقدمہ
داند و ہر شئی اجمع الامرین بسینہ کامل و مکمل باشد و کہے دیگر است
کہ ہستی لای حق مرتبہ خلق را محو سازد و در شہود او غیر حق نماند اورا
عاشق و مغلوب بحال میگویند و ہر چہ کہ از او سرزند معذور
دارند و مرفوع القلم شمارند۔ کہ لایواخذ العشاق با صد مرتبہم۔
و کسی است کہ بجز علم وحدت یا بتوہم خلوط آن علم مرتبہ خلق را بردا
اورا لحد و زندیق گویند بیدار کہ فرق از موجد و موجد است کہ موجد بہ
استیلائی حق مرتبہ خلق را محو سازد و ہمہ حق بسیند و کسی است کہ
علم وحدت را بہ ترتیب کہ مذکور شد کہ ایمان وجود واحد است

که بصورت من تو ظاهر شد ممکن نماند است بدانند در آن عقیده صحیح نماید
 و بجهت آنکه چنانچه وجه چگونگی برای العین مرئی و ملحوظ است چنانچه
 نیز که لطف است و نظر اول در سنی آید بنظر بصیرت محسوس و ملحوظ گردد
 مراقب بود و او را عالم ربانی خوانند و امید است که طفیل این عقیده
 و مراقبه در جهان یاد در جهان بدرجه کمال عینی بدین حق برسد و علم
 صحیح که میگویند همین علم است که هر شیئی را جمع البرزخین که عبارت از
 وجه چگونگی و وجودی باشد بلا تباین و لاتحاد بدانند و عقیده این علم موجب
 نجات و نفع ثواب باشد و مراقبه این علم موجب حصول ویت حق گردد و سوسو
 این علم هر علم که در مقدمه رویت حق باشد غیر صحیح باشد و اعتقاد ان
 ضلال و سراقبه آن موجب خسارت و نکال باشد - اعادنا الله لقا من
 ذلک العلم - و کسی که مراقب این علم نبود فقط علم صحیح دارد و بس
 هم چیزی ازین نصیب خالی نباشد و ازین بهره عاری نبود انشاء الله تعالی
 بدانکه هر روز رتبه مرتبه است اولی و اوسط و اعلی اول مرتبه اولی
 است و آن صرف تاریکی است و مرتبه اعلی روشنی است و آن
 طلوع آفتاب است و مرتبه اوسط فجر است که جامع هر دو مرتبه تاریکی

شب روشنی طلوع آفتاب است پس هرگز اگر نظرش صرف بر شب
 است آگاهی از حقیقت شب دارد و سوای آن نه از حقیقت فجر و آخرت
 و نه از روشنی آفتاب و هرگز اگر نظرش بفر رسید از حقیقت شب و حقیقت
 فجر او را آگاهی حاصل آمد اما از حقیقت روشنی آفتاب که در پر تو آن نه
 شب ماند و نه فجر بپس خبر ندارد و چون بر آفتاب نیز نظرش رسید
 اگر چه نظرش تاب رویت آفتاب ندارد اما در روشنی آن ظلمت شب
 را فرو گذارد و در ظلمت فجر نیز از نظر باز دارد و در نور آفتاب و مستغرق
 باشد و هر چه که بیستند از نور بیند و هر جا که رود به نور آفتاب رود
 و هر جا که نشیند و یا خسد و دور و غلطد همه بنور آفتاب کند پس
 با پنهان در مرئی نیز که وجه مستحق است وجه خستق و وجه حق و وجه معیت
 حق با و وجه خلق در هر شئی وجه چگونگی است از کمیت و کیفیت و معین
 و تقید و خوردن و خستن و جماع و مباشرت و مثل ذلک و آن بمنزله شب
 است آن محض تاریکی است و وجه هستی صرف است منزه از چونی
 و چگونگی و مکانی و زمانی و مثل ذلک و این بشابه صرف روشنی است
 و وجه سیوم معیت حق است با خلق و آن بمنزله فجر است پس هرگز

نظر صرف چگونگی است در نظر او صرف شب است و این نظر عوام است که
 خلق امی بیسند و حق اجداد علیحد از خلق میسند اند بر سموات یا بر عرش
 پس آنکس از حق خبر دارد و در آنوقت او اگر آنکس هم برین حالت
 ابدالاباد در عهدین شب تاریک مانند و این مرتبه اعلی است -

من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرت اعمی - در مرتبه واقع است
 باید که بموجب قاعده شب بستن است امی بر او شب خود را بروز
 رساند و عهدین شب نماند عجب است که شب مانده خود را بروز میرساند
 و تو شب خود را بروز میرسانی هرگز از نظرشش صرف وجه هستی است
 در نظرشش صرف روز است شب فخر و این نظر و اصل حق و مستغرق
 نور مشهود است که در نظرشش خبر نور صرف سیح مشهود نباشد حتی که مقوله

اولاد الله لا عبد بود - اپاست

در جمال و کمال او ما یم	باشند اندر شهود حق و ایم
عالمی هست و آدمی موجود	بخیمر زانکه در نشیمن بود
با خود و غیر خود نه پیر و ازند	دیده بر غیر حق نیستند ازند

و این مرتبه اعلی است و هرگز اگر نظرشش بر هر دو وجه است معاً که

عبارت از معیت حق باشد با خلق در نیجات نظرش مطلع الفجر باشد که
هم شب خلق ابار و شستی حق پسیند معاد این نظر انسان کامل و کامل
است که صاحب مرتبه و وسط است پس هرگز این مرتبه دست دهد
چنانچه انظار در و این است در آید و مصداق این اند معیار و
اسم آید و انسان مطلع الفجر که بگویند برای همین است و
وقت فجر وقت فکر و مراقبه و مشاهده و دعا و استغفار و غیره
عبادت است تسبیح و تهلل و رکوع و سجود زیرا که هر دعا و عبادت
که در وقت از بنده می آید محل قبول می افتد و بزودی اجابت
گردد و عارف نیز تمام باید که در حالت این شود و سابق عبادت
بتجدید میسر و احوال تحقیق کند -

مطلب

عبادت بتجدید گرامی است	حکمت هر روز که اگاهی است
<p>و هر روز فکر و مراقبه نماید و روحی متاثر شود و آنچه مشاهده معاینه بشد پس در نیجا و در وجه مراقبه است و در اول مراقبه خلق است و در تقیض نیست که هرگز را که در باید بود چو فی و چگونگی و تعیین</p>	

تقدیر بالیقین معتقد شود که این خلق همان طایفه ایمان ثابت است که
 بحکامات الهیه یعنی حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام
 و غیره متکامل و متجلی شده و در آینه وجود حق ظاهر است یعنی بوجود
 حق موجود گشته است اگر اینرا قبه علی الدوام مدامت نماید زود
 باشد که ایمان ثابت که حقیقت تمامی خلایق است بروی منکشف
 گردد و حقایق کونیه از عرش و کرسی و لوح و علم و سبع سموات
 و ارض ستاره و فرشتگان و عالم ارواح و عالم مثال ^{معاینه} _{همه}
 گردد و این کشف را کشف کونی گویند و وجه دوم مراقبه حق
 است و طریقی است که در هر زمان و در هر مکان هر چیز که
 بخواهد ظاهر یا بخواهد باطن خود را در آن کند بالیقین معتقد شود که
 این همه وجود حق است که برای اظهار مقتضای اسماء جلال و
 جمال خود در آینه ایمان ثابت یعنی شکل و صورت ایشان ظاهر شده
 است و چون اینرا قبه علی الدوام میسر گردد در آینه هستی حق
 انکشاف است و از بس لطافت بنظر اول در نمی آید ملحوظ و معاینه
 گردد و این کشف را کشف الهی گویند تا مقوله - ما را این ^{شایسته}

الاوریات اند یعنی - بر حال او رخ آید و در مقام رویت اند بمقام صیقل
 اکبر یعنی الله عزه رسد انشاء الله تعالی پس صاحب معرفت این ظهور را
 معلوم میشود که حق تعالی کے ظاہر شد است در صورت تنوع و عالم متنوع
 آن بحسب النوع ایمان است و بصورت این حقایق متنوع و احوال اینها
 مصور گشته یعنی قبول ظهور این ایمان نموده بصورت ایمان ظاہر شد
 و ایمان بصرافت خود همچنان در پرده عدم اند چنانچه حضرت جابر
 قدس سره السامی در شرح رباعیات فرموده -

رباعی

در ملک تقاریر و گیان حرم اند

بالک منقسم ظلمات عدم اند

ایمان که مخدرات سر قدم اند

ہستند ہر مظاہر نور وجود

این باعنی اشارت باین معنی است کہ صاحب فصوص ضعی اند عنہ

و رفض ادریس میفرماید - کہ الا ایمان الثابتہ داشتہ رایتہ الوجود

یعنی ایمان ثابت کہ صور علمیه اند بر عدمیت اصیل خود اند و بلو

از وجود خارجی بشام ایشان رسیدہ است حاصل این سخن

انت کہ ایمان ثابتہ نزد افاضہ وجود بر ایشان ثابت و مستقر اند بر

بطون خود و بسج وجه ظاهر نخواهند شد زیرا که بطون تقاضای اشیاء
 است و ذاتی چیزی از آن خرید نمی شود پس آنچه ظاهر می شود از این اعیان
 احکام و آثار این اعیان است که بوجوه و یا در وجود حسی ظاهر میشود
 نه ذات این اعیان پس درینجا در کشف حاصل میشود از کشف اول
 این معلوم میشود که موجود حق است و بس اوست که ظاهر است در مراتب
 اعیان با تا و دلایل که - هو الظاهر - عبارت از آنست نخستین حکم
 اصلی خود باقی اند و از کشف ثانی این معلوم میشود که موجود حسی است
 و ظاهر در مراتب حق با حکام و آثار خود حق در غیب اصل خود است که
 هو الباطن - اشارت از آنست از اینجا است که گفته اند -

قطع

واجب جلوه گاه عدم ناهیا و گاه	نکن تنگنای عدم ناشیده رخت
بر لوح هستی آمده شود خاص و عام	در حیرتم که اینم نقش غریب صیت
بدانکه اینم نقش غریب طلسمات الهی اند و ز بر این طلسم گنجی است	
باید که نظر ازین طلسم بر و آرد و از زیر این طلسم گنجی بدست آرد	
و انستی که گنج صیت بدست آوردن آن چگونه است بدانکه گفت	

ان دین باطنی در شرح رباعیات است گفته میشود -

رباعیات

ایمان به آئینه وجودی است	یا نور بود آئینہ ایمان صورت
در چشمش نمود محقق که صدیہ البصر است	هر یک و ازین آئینہ آینه بود گرا

یعنی ایمان آنکه صفات موجودات اند و اعتبار است اول آنکه ایمان مراد
وجود حق است و صفات اوست یعنی وجود حق ظاهر است بصورت ایمان
پس این وجود گنجه است و صورت ایمان طلسم و زیر این طلسم گنج
وجود حق است تعالی شانہ و اعتبار دوم آنکه وجود مراد آن ایمان
است در بصورت وجود حق طلسم باشد و صورت ایمان گنج پس باعتبار
اول ظاهر نمیشود و در خارج مگر وجود که متین است در مراد ایمان و
متعدد است متعدد و احکام و آثار ایشان پس مقتضای این اعتبار
غیر از وجود حق در خارج هیچ مشهود نیست و این حال موجد است که
شهود حق برومی غالب است و صاحب گنج طلسم ایمان است باعتبار
دوم در وجود غیر از ایمان هیچ نیست و وجود حق که در مراد این ایمان
است در غیب است و متجلی و ظاهر نیست مگر از ورای حق غیب

و از نجات یونون بالغیب - و این حال کس است که شهود خلق بر
 روی غالب است و نیکس صاحب طلسم است فقط نه صاحب گنج
 که در زیر آن طلسم مخفی است -

بیت

ای روی در شیده به بازار آمده | خلقی بدین طلسم گرفتار آمده

اما محقق همیشه مشاهده هر دو مرات می کند اعنی مرات حق و مرات
 اعیان و مشاهده صوری که هر دو مرات است بی الفکاک و ایماز یعنی جدا
 از یکدیگر و نیکس هم صاحب طلسم است و هم صاحب گنج بی غلبه
 یکی بر دیگری و نیز اسامی این مرتبه کس حضرت مولوی جامی در

شرح رباعیات فرموده - رباعی

ذو العین یعنی اگر نور هست شهود است | ذو العقلی اگر شهود حق منقود است
 ذو العین یعنی شهود عقلی شهود حق خلق | با یکدیگر از هر دو ترا موجود است

یعنی ذوالعین در اصطلاح این طایفه عبارت از نیکس است که شهود حق
 بر روی غالب باشد یعنی حق سبحانه را ظاهر بیند و خلق را باطن و از نجات
 است - احق محسوس و اشخاص معقول - پس خلق در نظر او بشایسته

آئینہ باشد مرقی السبب ظهور حق در خلق همچو ظهور صورت در آئینہ و اخفا
 خلق در حق همچون اخفا آئینہ در صورت است نہ آنکہ با شکل سلب بودہ باشد
 چنانچہ محمد بن اعنفیاد است معاذ اللہ کہ ان ممکن واقع است مین
 محال خلاف واقع و آن قسم اخفا و انذہ اموحد گویند و این قسم
 سلب انذہ را محمد و در میان موحد و محمد همین فرق است و بس
 ذوالعقل عبارت از کسی است کہ شہود خلق بر وی غالب باشد یعنی
 خلق اطاعت برینند و حق اباطن پس حق در نظر او بمنزلہ آئینہ باشد مر
 خلق او خلق بمنزلہ صورت کہ مستطیع در آئینہ است لاجرم حق باطن
 باشد۔ کما ہوشان المرآت و انخلق ظاہر کما ہوشان الصور تالم
 فی المرآت۔ و ازینجا است۔ و انخلق معقول اتحق محسوس۔ و انخلق
 محبوب نیز گویند زیرا کہ خلق پرودہ است و پرودگی حق و قاعدہ است
 کہ اول نظر بر نقاب افتد و ازگاہ بر شاہ پس در اول نظر نقاب پدید

و از حق محبوب ہا۔

ایات

یاریت مرا اورا کے پرودہ

عالم ہمہ پرودہ مصور

اشیا ہمہ نقشہا کے پرودہ

این پرده مرا از توحید اکر و اینست خود اقتضای پرده

این مرتبه فرق است اما ذوالعین و ذوالنقل عبارت از آن کسی است که حق
و خلق مشابه کنند و خلق ادر حق بشود و اینست -

بیت

گوید که میان ما جداست هرگز نکند عظای پرده

پس در نظر آنکس نمود کثرت خلق مانع نیاید شود و وحدت حق او مشهود
حق امر حسم نکرد و نمود کثرت خلق ابداً کثرت در وحدت و وحدت در
کثرت مشهود و معلوم او میگردد و این مرتبه جمع الجمع است و معیت حق
با خلق در نیز به تحقیق است اینست تحقیق حق و عباد و معیت حق با عباد که
مرتبه جمع و فرق و جمع الجمع باشد از اینجا بیان کلام طیب است که متضمن مرتبه
مرتبه مذکور است تمام شد و وجه تسمیه این سالک به میزان الهی
بجای آنست که بیان کلام طیب میکند و کلام طیب اگر در نظام هر ترکیب
از عرف است اما معنی در بازار این تحقیق میزان الهی است زیرا که
هر دو جزو کلام طیب به بشره و گفته اند گفته اول - لا اله الا الله - و گفته
و دوم محمد رسول الله - و این هر دو گفته برابر اند بی ترجیح یکی بر دیگری

یعنی لا الہ الا اللہ - کہ مرتبہ جمع است مستجمع جمع صفات کمال است از
ازل تا ابد و محمد رسول اللہ نیز کہ مرتبہ فرقی است متضمن جمیع صفات
خود است از ازل تا ابد و زبان ترازو کہ باہن دو کفہ است معیت حق
است با عبد من لازل اسے الابد کہ ہر دو خبر و ہر ہم کہ مرتبہ جمع
اجمع باشد شعر آن معیت است چنان معیت ہے کہ ہمراہ است عباد
از انست بی حلول اتحاد و برائت نفسی قول عارف کمال است -

انک یا باہ و ہوا یا ک - و با وجود ہمراہ است حق حق باشد و عبد
عبد نہ رب عبد گرد و و نہ عبد رب شود - ان العبد عبد و الرب
رب لا یصیر العبد رباً و لا الرب عبداً - پس این ہر دو کفہ عبد و رب
در صورت ہمراہ است کہ نمبر لہ زبان ترازو ہست برابر اند اگر در
ہمراہ است مرتبہ عبد معنی ساز و و تزیح کفہ رب بر کفہ عبد و ہر
بازار تحقیق سود اسے الحاد و نمودہ باشد نہ سود التوحید و قاعدہ
میزان مجازی است کہ در بازار خرید و فروخت صورتی ہر دو
آن است و برابر باشد و زبان ترازو در میان ہر دو پل باشد
تا یک کفہ اولیج آید و زبان ترازو از دایرہ معیت براید پلغ

مشتری سودا سود نشود و اگر با اتفاق ضرور سود البت و بطریق نامرسته
 و ناخوشی بود چنانچه اگر پله راست براج آید یا بع رانا مرضی باشد و اگر
 پله چپ براج گردد مشتری رانا مرضی افتد پس مرضی یا بع مشتری
 هر دو در انت که هر دو پله راست و برابر باشند بی ترجیح یکی بر
 دیگری همچنان در بازار تخریبی نیز نیز میزان التوحید یعنی در صورت
 همداوست هر دو کفه ربوبیت و عبودیت برابر باشد اگر کفه ربوبیت را
 ترجیح دهی باین معنی که همه حق است و عبودیت یعنی مسلوب الشی
 است چنانچه ملحدان اعتقاد است یا آنکه حق سبحانه از ازل متصف
 بصفات کمال است و عبد ازین ظهور تا فناءشای خود متصف بصفات نقصان
 من الازل چنانچه اهل ظاهر را اعتقاد است درین صورت نامرستی
 عبد است زیرا که در صورت اول چون همه حق است و عبد مسلوب ^{الشی}
 است پس این خلق عبد نام نهادن و امر بطاعت و نهی از منکر
 نمودن و نشر ای قیامت مخالفان را مواخذه نمودن و بعد اب و
 عقاب ابدی معذب داشتن و موافقان را ثواب و رحمت بخشیدن
 چه وجه دارد بلکه درین صورت اعتراض تمام و طلاق ظلم نسبت اوتعالی

کند زیرا که ذات کافر و مسلم و فاسق و تقوی و سعید در اصل هیچ نبود
 حق تعالی بقدرت خود ایشان امتعاضاً پیدا کرد و اقتضای ذات
 ایشان اینرا از کفر و اسلام و فسق و طاعت سعادت و شقاوت و غیر
 ذلک از خود پیدا نمود پس یکی امشب و دیگری امعذب و معاقب
 ابدی داشتند صریح ظلم بود که ایشان در اصل هیچ نبودند و مسلوب
 بودند و اقتضای ذاتی ایشان نیز از شقاوت سعادت و کفر و اسلام
 و غیره هیچ نبود و ایشان را موجود گردانیده و از طرف خود تقاضا
 کفر و شقاوت داده و مواخذه بکفر و شقاوت کردن جز ظلم صریح چیزی
 دیگر متصور نمی شود - تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و ان اللیس
 بظلام للبعید و ما الله یرید ظلماً للعباد - و نیز در صورت آنکه عبادت
 در ازل ثابت ندارند و از زمین ظهور تا نفسانی آن بوده باشد عبادت
 سودا می عبودیت نامرضی بود زیرا که عبد از ازل متحقق نبود و بعد در
 لایزال عبد را پیدا کرده مستحق رحمت ازلی و لعنت ازلی در این
 معقولیت ندارد و اگر گفته عبادت را ترجیح دهی با منسی که ما تمیز موجودات
 موجود اند بی موجد و صلح چنانچه دهریه و افلاک و طبایع را عباد

است در صورت حق انا مرضی باشد زیرا که چون مصنوع بی صانع و مخلوق

بی خالق هرگز امکان ندارد بیت

خانه بی صنع خانه ساز که دید | نقش بجه دست خامه زین کشید

در صورت مصنوع را منظور داشتن و صانع را از نظر رفع ساختن

حق انا خوشی و نامرضی تمام است چنانچه اگر کسی صنعت ترا

منظور دارد و ترا نامطور کند و نیز روزی تو خورد و پرورشش از

تومی یابد و ترا با کمال موجودند اند چه ناخوشی با و نامرضی مابود

باشد و چه اعتراضها با و خواهی نمود پس مرضی حق عبد در صورتیست

که هر دو مستحق ثبات باشند - من الازل الی الابد - و ایسح

یکی ازین مسلوب الشی نبود که آن کفر و الحاد و خلاف واقع است اما

اگر دیدن حق و نادیدن خستق باشد محمود بود بلکه عین ایمان است

که نادیدن دیگر است نبودن دیگر که آن ایمان است و این کفر و

دیدن خلق و نادیدن حق جهل و حجاب بود پس کسانیکه صاحب دید

اقل اند اهل کمال و محبوبان حق اند که بخود غایب از حق حاضر اند

و آنانکه صاحب دید ثانی اند اهل جهل و حجاب اند که بخود عاقل از حق

خاضع اند - اعوذ بامنه ان اکون من الجاهلین من ان اکون من المجهولین
 ان اکون من العاطلین - پس باید که از خود غایب و از حق حاضر باشد
 زیرا که تو عاجزی و از تو که عاجز نه امروز کاری آید و نه فردا کاری
 کشاید و حق سبحانه قوی است و از قوی هر چه که ترا امروز شاید و
 فردا پاید می آید و طریق غایب از خود حق حاضر نیست که اول خود
 را بداند که - من عرف نفسه تا غایب کردن تو اند و چون غایب کند
 حق اشناسد - که فقد عرف ربه - مصرع که تا با خودی در خدا
 راه نیست - و این بیت که از مولوی جاسمی است بر طریق -
 من عرف نفسه فقد عرف ربه - دلالت تمام دارد -

بیت

بود کلی جهان در دستور | کرده در کل بذات خویش ظهور

یعنی جهان که عبارت از عالم محسوسات است پیش از پیدا شدن
 ذات حق سبحانه بصرفت محتاق خود که صور علمیه و ایمان شایسته و معلوم
 حق میگویند از ازل مستدرج و منبج بود چنانچه این بیت هم برین
 معنی

بیت

است که گفته اند -

دران خلوت که استی بنی ثابون | بکنج نیستی عالم نفسان بود

و این عرف نفسه است پس حق سبحانه بجهت ظهور اسمای خود که عفا
 و قهار و رزاق و معز و مدد و مثل ذلک است خواست که عالم ممکنات
 را که عبارت از صور علمیه باشد از اندراج ذات بخارج ظهور آورد
 و عفاریت و قهاریت و رزاقیت خود بر ایشان جلوه کند زیرا که بجز موجودیت
 خلق ظهور اسمای مذکوره امکان ندارد پس پیدا کردن صور علمیه
 بخارج بجز انمعنسی که خود بصورت و هیات ایشان که از حضرت بطون
 بظهور نیاید صورت امکان ندارد زیرا که صور علمیه در مرتبه علم بدت
 حق سبحانه چنان مندرج اند که گاهی از ان اندراج منقرض و از
 ذات منفک نمی شوند چنانچه انمعنسی بر تامل انمعنسی واضح و مشهور
 است پس حق سبحانه تعالی بکمال قدرت خود خود را بصورت ایشان شکل
 ساخته و بصنع هر ممکن متبصع شده ممکن بناگشت - مصرع کرده در
 کل بذات خویش ظهور - همین معنی دارد - و هو الظاهر
 علی ما هو علیہ کان - همین جابرو نماید - و کل من علیها فان -
 همین مقام چهره کشاید و دیگر اسرار نیز که تفضیل آن درین ساله

گذشت بجزر و کشوفت معنی بنظر سالک جلوه گر آید و چون معلومیت
 این مقصد بر دل طالب انسخ گردد بجهت سوختن این علم مخلوطی
 حاصل آید اما این مخلوطیت بر دوام نباشد زیرا که مخلوطیت بقدر مخلوطیت است
 چون مخلوطیت قیام ندارد و مخلوطیت نیز دوام نماند پس طالب باید که مخلوطیت از خود قیام
 نماید تا مخلوطیت علی الدوام بماند و قیام کردن مخلوطیت بدو جزو
 است درجه اول یاد کرد است تحقیقش آنست که گاه گاه آن معلومیت
 را که حق سبحان بصورت علمیه برآمده شکل و هیئت ایشان متشکل و متجلی
 گشته است بنظر آورده در همه موجودات حتی حرکات و سکات ظاهر
 و باطنی خود و تمامی عالم ملاحظه نموده نخستین نظر بر نور وجود واحد
 حقیقی داشته باشد یعنی ملاحظه کند که همان وجود واحد حقیقی
 است که از پهنی بزرگ چون برآمده ممکن نگاشته تا معنی مصحح
 هستی یحیی واجب ممکن بنا - بر و محقق گردد و درین یاد کرد گاه گاه این
 مخلوطیت ساقط گردد و گاهی یاد و گاهی غفلت با هم و نماید
 این درجه اول است اما درجه دوم یادداشت است و انانیت
 که آن مخلوطیت گاه گاهی بر آید بجا چنان موهوم سازد و نظر بر ان

قایم دارد که گاهی از نظر ساقط نشود چنانچه معلومیت او بر دل منبسط
 گردیده است بطوریست او نیز در نظر منبسط گردد و این مراقبه - هو الظاهر
 است و نشان غایب از خود در بنحار و نماید و چون این مراقبه بحال سدا
 گردد و مدبرین ضمن هر یک این مراقبه انشا را الله تعالی - هو الباطن
 نیز منكشف گردد و بد آنکه کشف هو الظاهر - خبر اطلاع آن دقیقه مذکور
 که خود حق سبحانه بصورت ممکنات از کمن بطون بطور آمده - علی ما هو علیه
 کان - امکان ندارد و در صورت کشف - هو الباطن - خبر مراقبه
 هو الظاهر - در آینه نظر بصیرت جلوه گر نشود پس اطلاع معنی هو الظاهر
 موقوف بر تقریرسانی است به ترتیب مذکور که خود حق سبحانه بصور علیه
 ظاهر و متجلی است و انکشاف معنی هو الباطن منحصر بر مراقبه هو الظاهر
 است حصول آن بگفتار است و حصول این بکردار تفسیر آن بعلم است
 و تحصیل این بعمل و دریافت آن بسمع است و دریافت این بنظر و
 کشف آن بحشم است و شهود این بحشم اول و تکرار آن بقال
 است و اقرار این بحال هر که دعوی این حال منحصر بقال دارد و بال
 و محال است که مقدمه حال در قال نیاید پس هر که علم هو الظاهر حاصل

منووه باشد به تحصیل - هو الباطن عمل پر دازد که سبب عمل هو الباطن
 حاصل نگردد و همچنان عسلم اکتفا کند و عمل آن همان است که نظر بر آن
 معنی نگارد که همان است چون است که بصورت من و تو و شکل و مینات
 ممکنات ظاهر شده است تا حق سبحانه چنانچه از برکت تعلیم به ترتیب دیگر
 از مرتبه هو الظاهر چشم ظاهر او بجلی گشته چشم باطن او میر که چشم اول

باشد محله گردود

رماعی

خواهی که شوی داخل ارباب نظر	از قافل بحال بایت کرد گذر
از گفتن حید موعده نشو	شیرین نشود زبان بنام شکر

بعضی که بعضی هو الظاهر رسیده اند بهین علم اکتفا کرده و محظوظیت
 آن مانده اند و بعضی ترقی نموده بصدق عمل بدولت -
 هو الباطن - فایز شدن بکمال جمعیت پیوستند - اللهم ارزقنا الظلم
 بفضلك و کریمك و تصدق حبیبك محمد المصطفی صل علی اعدیة الله

وسلم

بیت

هر که خواند دعا طمع دارم	از آنکه من بسند
و این فقیه اظهار نام خود درین ساله نموده بنا	

کہ رسم از کسی سخن شنوند نظر بر چه میگوید بنداشتند بر که میگوید می بندد خود بر خصوص
 دو غلط با ایشان واقع می شود یکی آنکه اگر گویند مشهور و مشہر باشند سخن
 خلاف واقع ہم باشد قبول سے نمایند و اعتقاد بدان آرند و اگر گویند غیر مشہر
 است و سخن او مطابق واقع ہم شنوند بچنان سسر سر می آنگارند و قبول
 پس نام خود را اگر خدا ان مشهوریت ندارد و ظاهر نمودن و شنوندگان از ایشان
 انداختن مصلحت نمیدهد طالب صادق باید که نظر بر که میگوید بنداشتند بر چه میگوید
 دارد و بحصول مطلوب خود در دوازده پس مطلوب و مقصود نیست که
 سه مقدمه مذکور یعنی حق عباد و معیت حق با عباد که جمع و فرقی از جمع
 است او است و بعد از دست عبارت از ان باشد هم از کلمه طیبه
 الا الله محمد رسول الله به ترتیبی که مذکور شد بجهت تا افراط و تفریط
 نبوت حق و عباد و معیت او تعالی با عباد واقع نشود و از حق کلمه طیبه
 آمده از زمره - اولنگ هم المفلحون - گروه - انشا الله تعالی
 الی التوفیق و هو یجد الی سبیل التخصیص -
 منت هذا الكتاب لعون ملك الوفاء

محفوظ ہے کوئی صاحب تصحیح نظر فرمادین در نہ فائدہ کے عیوض نقصان